



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ماتیو آرنولد و ترجمه «سهراب و رستم»*

می‌جستند. این توجه و علاقه، گاه توأم با نوعی تفرعن و محافظه‌کاری خاص انگلیسی بود. حتی در شاعری چون فیتزجرالد، که شهرت خود را مدیون ترجمه رباعیات خیام بود، گاه این حس برتری تظاهری عینی می‌یافت. وی یک‌بار به دوستش، ادوارد کاول (Edward Cowell) نوشت: «وقتی به هومر، ویرژیل، دانته، آشیل، شکسپیر و مانند آنها می‌اندیشم نوشته شرقی‌ها در نظرم ابلهانه می‌نماید. از این سخن من مرنج. آیا حقیقت همین نیست؟»^۱ آنچه از زبان و قلم کسانی چون آرد مکولی (Thomas Macauley) و برخی دیگر از هم‌روزگاران ملکه ویکتوریا برآمده بی‌شبهت به این داوری فیتزجرالد نیست.

در قطب دیگر، بزرگانی چون شوپنهاور، ویکتور هوگو و گوته بودند

ماتیو آرنولد از شعرا و نویسندگان نام‌آور قرن نوزدهم انگلیس است که برخلاف بسیاری از هم‌عصران خود و همانند برخی مشاهیر قاره اروپا - وسعت نظر و دید جهانی گسترده‌ای داشت و به ویژه به ادبیات شرق علاقه‌ای خاص یافته بود.

شعرای رمانتیک انگلیس از جمله بایرون (George Gordon Byron)، تامس مور (Thomas Moore)، رابرت ساتی (Robert Southey)، لنور (Walter Savage Landor)، کالریج (Samuel Taylor Coleridge)، و لی‌هانت (Leigh Hunt) و نیز برخی شاعران بعدی، چون فیتزجرالد (Edward Fitzgerald) و لرد تنیسون (Alfred Tennyson)، توجهی خاص به نوشته‌ها و سروده‌های شرقی داشتند و در آثار خود از آنها بهره



زیر آرزو و روی چو سحر و سحر دید با پایا

در باور وی، بر اساس چنین بررسی‌هایی است که می‌توان به ارزش‌های ارزنده ادبی و دستاوردهای فرهنگی دیگر مردمان پی برد. او خود فرهنگ شرقی را «فرهنگ نور و زیبایی» می‌نامید و برگردانش از داستان رستم و سهراب **شاهنامه** از همین توجه و علاقه به ادبیات شرق و خاصه ادب فارسی مایه گرفته است.

آنچه آرنولد را به کار سترگ فردوسی جلب می‌کرد هنر شاعر بزرگ ایران در بازآفرینی عواطف و احساسات انسانی در قالب رویدادهای افسانه‌ای و تاریخی، در جان بخشیدن به قهرمانان اساطیری و در ترسیم زندگی مردم سرزمین ایران در جلوه‌های گوناگون آن چون جنگ و صلح، سوگ و سرور و عشق و کین است. در باور ایتالو پینزی (Italo Pizzi)

که ادبیات شرقی را می‌ستودند و برایش احترامی خاص داشتند. به عنوان مثال، گوته در **دیوان شرقی و غربی** خود را ملهم از حافظ می‌داندست و می‌گفت: «حافظ چشمه‌ای است لایزال که بهره‌وری از آن را پایانی نیست.»

در جایی بین این دو قطب و بیشتر نزدیک به گوته - ماتیو آرنولد قرار داشت و از همین رو تفرعن و کوتاه‌بینی ادیبان هم وطن و هم عصر خود را بر نمی‌تابید و آنان را به باد انتقاد می‌گرفت و از دور ماندن اهل ادب انگلیس از جریان‌های ادبی اروپا ابراز تأسف می‌کرد. وی معتقد بود که راه درمان خود - محوری معاصران او بررسی و پژوهش در فرهنگ و ادب دیگر جوامع بدون توجه به سطح رشد سیاسی و اقتصادی آنهاست.

شاهنامه

چون خورشید تابان از ایران برآورد و بو

سلیمان» می‌ماند و ارزش‌های جاودانی شاعر، که همراه با عواطف انساندوستانه و نرمی طبع خاص و با ترکیبی زیبا و جالب در شاهنامه به چشم می‌خورند، آثار متفکران بزرگ هند را به یاد می‌آورد.^۴ علاقهٔ آرنولد به شاهنامه، و به ویژه به داستان رستم و سهراب، ناشی از شرحی بود که سنت بوو بر ترجمهٔ ژول مول از شاهنامه نوشت. در اینجا، اشاره به برخی دیگر از مترجمان اروپایی شاهنامه بی‌فایده نیست. سرویلیام جونز (William Jones) از اولین شرق‌شناسانی بود که به ترجمهٔ داستان رستم و سهراب به سبک تراژدی‌های یونانی روی آورد. اندکی بعد جوزف چمپیون (Joseph Champion) بخش‌هایی از آغاز شاهنامه را به شعر ترجمه کرد و به سال ۱۸۷۵ در کلکته به چاپ رسانید. سبک شعری او بیشتر تقلیدی بود از شاعر بزرگ انگلیس الکساندر پوپ که ایلیاد هومر را به انگلیسی به نظم درآورده بود. از مترجمان دیگر شاهنامه باید به جیمز اتکینسن (James Atkinson) اشاره کرد که بیشتر از چمپیون با ادبیات فارسی آشنایی داشت. او در سال ۱۸۱۴ داستان «رستم و سهراب» را به انگلیسی به نظم درآورد و در ۱۸۳۲ نیز خلاصه‌ای از شاهنامه را در ترکیبی از نظم و نثر به همان زبان ترجمه کرد. اتکینسن همانند بسیاری از علاقه‌مندان به ادبیات شرق معتقد بود که «آثار بزرگ شرقی قابل توجه و از جهات گوناگون نظیر آثار کلاسیک غرب‌اند.»^۵ از همین رو، وی به یافتن وجوه تشابه بین شاهنامه و نوشته‌ها و سروده‌های کلاسیک اروپایی پرداخت. به عنوان نمونه،

مترجم شاهنامه به ایتالیایی: «شاهنامه از همان آغاز چون آسمان پرستاره‌ای به نظر می‌رسد که در هر یک از کهکشان‌های آن دنیا‌های متعددی قرار دارند.»^۶ فرنگیان به بن‌مایه‌های فلسفی و اخلاقی شاهنامه و عمق اندیشه‌ها و احساسات انسانی و قدرت خلاقانهٔ شاعر نیز توجهی ویژه داشته‌اند. ژ. ژ. آمپر (J. J. Ampere)، یکی از نخستین مستشرقان فرانسوی که به بررسی شاهنامه پرداخته، می‌نویسد: «وقتی جنگ‌ها به پایان می‌رسند و نبردگاه‌ها پر از کشتگان می‌شوند. فردوسی همچون فیلسوفی ژرف بین به رنج‌های انسان‌ها و سرنوشت آنان، به فروپاشی امپراتوری‌ها، می‌نگرد و خواننده را نیز به تأمل و تعمق وا می‌دارد.»^۷ این ویژگی‌های شاهنامه بیشتر از آن روی مورد نظر خوانندهٔ خارجی قرار می‌گیرد که در خواندن ترجمهٔ آن به زیبایی، صلابت و فصاحت زبان شعری شاعر نمی‌تواند پی‌برد و به هر حال محتملاً علاقه‌ای به آشنایی با اساطیر ملی ایران ندارد. سنت بوو (Charles Augustin Sainte Beuve)، منتقد بزرگ فرانسوی، نیز متأثر از ارزش‌های انسانی و نگرش فلسفی فردوسی دربارهٔ شاهنامه، چنین می‌گوید:

«شاعر با نظاره بر گذشت برق‌آسای قرون و فروپاشی پی در پی سلسله‌های قدرتمند بر ناپایداری سرنوشت انسان‌ها پی‌برده و دریافته که زمان فانی است و زندگی پر جلال و شکوه صاحبان قدرت گذرا. در جهان اگر ماندگاری باشد جز شعر نکو و نام نیک نیست. فردوسی یک نوع عدم تعلق به دنیا و نوعی فلسفهٔ اپیکوری متعالی دارد که به «پندهای

Her cypress form entranced the gazer's view ,

Her waving curls the heart , resistless , drew .

Her eyebrows like the Archer's bended bow;

Her ringlets , snares; her cheek , the rose's glow ,

Mixed with the lily-from her ear-tips hung

Rings rich and glittering , star-like; and her tongue ,

And lips , all sugared sweetness-pearls the white Sparkled within
a mouth formed to beguile .

Her Presence dimmed the stars , and breathing round Fragrance
and Joy . She scarcely touched the ground .

So light her step , so graceful-every part Perfect , and suited to
her spotless heart .

Rustem . Surprised , the gentle maid addressed ,

And asked what lovely stranger broke his rest .

"What is thy name?" he said - "what dost thou seek Amidst the
gloom of night? Fair vision , speak!"

"O thou ." she softly sigh'd , "of matchless fame!

With pity hear , Tahmineh is my name!

The pangs of love my anxious heart employ , and flattering
promise long-expected joy;

No Curious eye has yet these features seen ,

My voice unheard , beyond the sacred screen .

How often have I listened with amaze

To thy great deeds , enamoured of thy praise;^Y

ترجمه گرچه از اصل طولانی‌تر است و آشکارا از لطافت و زیبایی
شعر فردوسی بهره‌چندان ندارد اما در معنا چندان از آن دور نمی‌نماید .

ابیات زیر از شاهنامه را در وصف زیبایی ته‌مین‌ه ترجمه کرده و همراه با
شرح گسترده‌ای درباره آثار مشابه شاعرانی چون هومر ، ویرژیل ،
آناکرئون و شکسپیر انتشار داده است:
چو یک بهره از تیره شب درگذشت

شاه‌نگ بر چرخ گردان بگشت

سخن گفتن آمد نهفته به راز

در خواب‌گه نرم کردند باز

یکی بنده شمع‌ی معنیر به دست

خرامان بیامد به بالین مست

پس پرده اندر یکی ماهروی

چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

به بالا بگردار سرو بلند

روانش خرد بود و تن جان پاک

تو گفتی که بهره ندارد ز خاک

از او رستم شیردل خیره ماند

بر او بر جهان آفرین را بخواند

بپرسید زو گفت نام تو چیست

چه جوئی شب تیره کام تو چیست؟

چنین داد پاسخ که ته‌مین‌ه‌ام

تو گوئی که از غم به دو نیمه‌ام

یکی دخت شاه سمنگان منم

زیشت هژبر و پلنگان منم

به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست

چون من زیر چرخ کبود اندکیست

کس از پرده بیرون ندیدی مرا

نه هرگز کس آوا شنیدی مرا

بگردار افسانه از هر کسی

شنیدم همی داستانت بسی^۶

One watch had passed , and still sweet slumber shed

Its magic power around the hero's head

When forth Tahmineh came --a damsel held

An amber taper , which the gloom dispelled ,

And Near his Pillow stood; in beauty bright ,

The monarch's daughter struck his wondering sight .

Clear as the moon in glowing charms arrayed ,

Her Winning eyes the light of heaven displayd;

اتکینسن در مقایسه فردوسی با سرایندگان بزرگ اروپایی، برخلاف برخی دیگر از شیفتگان ادبیات ایران، از جمله ویلیام جونز، وی را در حد آنان نمی‌داند و حتی ادعا می‌کند که مقایسه **ایلیاد** با **شاهنامه** بی‌احترامی نسبت به هومر است.

اما، کار ترجمه دقیق و کامل **شاهنامه** را مستشرق جوان آلمانی تبار ژول مول به عهده گرفت و **شاهنامه** را برای اولین بار به یک زبان اروپایی یعنی فرانسه ترجمه کرد بی‌آنکه به مقایسه آن با آثار کلاسیک اروپایی بپردازد. این ترجمه به صورتی نفیس در ۷ جلد بین سال‌های ۱۸۳۸ و ۱۸۷۸ در پاریس انتشار یافت.

مستشرق بزرگ فرانسوی، باریبه دو منار (Barbier de Meynard) درباره کیفیت این ترجمه می‌گوید «ژول مول با دقتی هر چه تمام‌تر و با

معبد زیبایی و ذوق را باید از نو ساخت. این بازسازی را در حقیقت باید بزرگ‌سازی آن پرستشگاه نامید آن گونه که شامل تمام آثار والا و دیرپای ذوق و قریحه بشری شود و تمام کسانی را دربر گیرد که از لحاظ فکری اثری فناپذیر به وجود آورده‌اند... البته پیش از همه و برای همیشه هومر چون خدایی در این معبد جلوه خواهد کرد. اما، همانند معانی که از شرق آمدند، سه شاعر بزرگ آسیا نیز در این معبد جای خواهند داشت. اینان، گرچه بر ما مدت‌ها ناشناخته مانده‌اند، هر یک حماسه‌ای بزرگ و حیرت‌انگیز برای مردمان باستانی شرق آفریده‌اند. این سه تن عبارت‌اند از **المیقی** (Valimiqi) و **وایاسا** (Vayassa) از هند و فردوسی از ایران.^{۱۰}

ماتیو آرنولد که سنت بوو را سخت می‌ستود درباره ادبیات شرق



نظری شبیه او داشت و مایل بود با باز کردن دریچه‌ای به این دنیا دیدگاه ادبی هم روزگاران خود را گسترش دهد. او در مقاله‌ای با عنوان «هدف نقد ادبی در دنیای امروز» این نکته را مطرح ساخت که «هدف باید انتشار و اشاعه آثار ارزنده و زیبای همه ملت‌ها باشد.»^{۱۱} آرنولد آثار هانریش هاینه را نیز می‌ستود زیرا در آنها از آثار سخنوران بیگانه از جمله ایرانی، اسکانندیانوی و آمریکای لاتین به چشم می‌خورد.^{۱۲}

وی تحت تأثیر کتاب مشهور کنت دو گوینو به نام «مذاهب و فلسفه‌های آسیای میانه»^{۱۳} مقاله ارزنده‌ای درباره تعزیه در ایران نوشت که حاکی از آشنایی او با تفاوت بین آراء شیعیان و اهل سنت و نشان دیگری از دانش او درباره جنبه‌های گوناگون فرهنگ و زندگانی شرقیان است. در مکاتبات آرنولد با دوستانش نیز این نکته آشکار می‌شود که برخلاف بسیاری از هم عصران خویش توجهش به شرق تنها به ظواهر آن منحصر نمی‌شده و بیشتر در پی یافتن دقایق و ظرایف آثار فرهنگی

توجه به ظرافت‌های متن اصلی و سبک شاعر و غنای محتوای آن، شاهنامه را ترجمه کرده است.^۸ در محافل ادبی اواسط قرن نوزده پاریس که آثار تازه انتشار یافته شرقی همانند نوشته‌های یونانی دوره رنسانس به گرمی پذیرفته می‌شدند، از ترجمه فرانسه **شاهنامه** استقبال به سزا شد.

آمبر که می‌کوشید نقد ادبی فرانسه را از محدوده تنگ ملی و سنتی آن رهایی بخشد در نشریه «دو دنیا» (Revue des Deux Mondes) (۱۸۳۹) قریب یک صد صفحه را به تحلیلی علمی از **شاهنامه** اختصاص داد و ویکتور هوگو، لامارتین و میشله هر یک به نوبه خود شرحی درباره آن نوشتند و نبوغ فردوسی را ستودند. این نوشته‌ها نشان این واقعیت بود که فرانسویان **شاهنامه** را نه براساس شباهت آن با **ایلیاد** هومر بلکه براساس ویژگی‌های ادبی و هنری ارزنده آن ارج می‌نهادند.^۹ سنت‌بوو نیز از محدود بودن دایره آثار کلاسیک خرده گرفت و نوشت:

و ادبی آنان بوده است .

در منظومه آرنولد بازتابی شبیه خود یافته است:

O Thou young man the air of Heaven is soft.
And warm, and pleasant; but grave is cold!^{۲۰}

در داستان آرنولد نیز دل سهراب نرم می شود و پیشنهاد می کند که «ترک مخاصمه» کنند و در «بزم شراب» پیمان دوستی خود را تحکیم بخشند. اما سرنوشت اندیشه ای دیگر دارد و رستم را «دست ناخودآگاه تقدیر» در کشتن سهراب می کند. آرنولد در این مورد نیز، که سهراب از بی رحمی سرنوشت می نالد و به کوتاهی عمر خویش و مرگ ناپهنگامش می اندیشد و می گوید:

«چو برق آمدم رقتم اکنون چو باد

به مینو مگر بینمت باز شاد»

به استقبال فردوسی می رود:

... for like the lightning to this field I came, and like the wind
I go away sudden, and swift, and like a passing wind. (722-25)

با همه این شباهت ها و نزدیکی ها، منظومه انگلیسی آرنولد تقلیدی است آزاد از متن فارسی. به عنوان مثال، داستان یا نبرد که به کشته شدن سهراب می انجامد، آغاز می شود و آن گاه است که رفتن رستم به سرزمین سمگان و مهمان شدن او در قصر پادشاه و آمدن تهمینه و عشق آن دو توصیف می شود. افزون بر این، غم انگیزترین بخش داستان یعنی مویه تهمینه بر مرگ پسر یکسره از منظومه انگلیسی حذف شده است. آرنولد، با پیروی از شرحی که سرجان ملکم در تاریخ خود می دهد و روایت نادرستی است، می گوید که تهمینه از بیم از دست دادن سهراب به رستم وانمود می کند که فرزند آنها دختر است نه پسر. اما در شاهنامه، رستم از وجود سهراب خبر دارد ولی او را کودکی بیش نمی داند و گمان نمی برد که او مرد نبرد باشد.

تفاوت عمده دو داستان در این است که آرنولد قهرمان خود را بیشتر از فردوسی قربانی سرنوشت جلوه می دهد در حالی که در شاهنامه ترس و مکر و ریای انسان ها نقشی عمده در فاجعه دارند. از سوی دیگر، آرنولد بیشتر از فردوسی به نقش عناصر طبیعت در منظومه خود تکیه می کند. در واقع، نقشی را که همسرایان یا دسته گر در تراژدی های یونانی ایفا می کنند، در «رستم و سهراب» طبیعت و یا عوامل طبیعی به عنوان مظهر قدرت فائده و نادیدنی سرنوشت بردوش دارند:

And you would say that sun and stars took part
In that unnatural conflict; for a cloud
Grew suddenly in Heaven, and dark'd the sun
Over the fighter's heads; and a wind rose
Under their feet, and moaning swept the plain, and in a
sandy whirlwind wrapp'd the pair. (480- 85)

تو گفستی آفتاب و اختران

نقد سنت بوو درباره ترجمه ژول مول از شاهنامه، که در آن شرح دقیقی از داستان سهراب را به دست داده و آن را یکی از بهترین بخش های شاهنامه شمرده است، منبع الهام آرنولد شد و او را بر آن داشت که منظومه «رستم و سهراب» را در سال ۱۸۵۳ منتشر کند. آرنولد در چاپ دوم این منظومه از سنت بوو و سرجان ملکم نویسنده تاریخ ایران به عنوان منابع کار خود نام می برد و اظهار تأسف می کند که «ترجمه کامل منظومه فردوسی را ندیده است.»^{۱۴} به نظر می رسد که اشاره او به ترجمه منظوم اتکینسن از داستان «رستم و سهراب» باشد. ظاهراً آرنولد به ترجمه فرانسه ژول مول دسترسی نداشته و تنها بخش هایی از آن را در اثر سنت بوو دیده بوده است. از ترجمه اتکینسن نیز به نظر نمی رسد بهره چندانی برده باشد.

از مقاله سنت بوو چنین برمی آید که علاقه آرنولد به داستان «رستم و سهراب» بیشتر ناشی از احساسات و عواطف تنیده در ماجرا و نقش سرنوشت در آن است تا مایه حماسی داستان. این نکته با قطعاتی که وی از ترجمه مول نقل کرده است نیز روشن می شود. به هر تقدیر، در سال ۱۸۵۳ آرنولد «سهراب و رستم» را به عنوان بهترین شعر خود به دوستش جان دوک کالریج تقدیم می کند و در نامه ای به او می نویسد: «این اثر را نه به خاطر زیبایی شعر خودم بلکه به خاطر والایی داستان و زیبایی احساسات بازتاب یافته در آن می پسندم.» بازی سرنوشت در این داستان برای آرنولد حائز اهمیتی خاص بود. وی در اشعار اولیه خود نیز انسان را مقهور فراز و نشیب مدام بخت و تصادف در زندگی می دید^{۱۵} -فراز و نشیبی که اغلب به مرگ قهرمان می انجامد. آرنولد به جریان های ادبی زمان خود چون «عیسویت پر قدرت» (Muscular Christianity) و یا نظریه تیسون که جنگ «اثری پالاینده» دارد^{۱۶} توجهی نداشت. عطوفت، از خودگذشتگی، مسالمت و تسلیم و «اخلاقی توأم با احساسات» را می پسندید.^{۱۷} با آگاهی به همین گرایش های درونی بود که اعتقاد داشت داستان منظومش به The Scholar Gipsy (کولی دانشمند) تنها حس اندوه را در خواننده برمی انگیزد، و این احساسی نیست که مطلوب یا در خور انسان باشد. «انسان خواهان سروده ای است که او را به تحرک وادارد، نه آنکه غمگین و خموده اش کند. اما به هر حال یک چنین احساسی بن مایه اندیشه و کردار من است.»^{۱۸} هر چند آرنولد مجذوب اندیشه های فردوسی شده بود، اما متأثر از افکار متداول زمان خود نیز بود و بهتر دید که داستان رستم و سهراب را به سبک هومر به شعر درآورد. به یقین جنبه حماسی این منظومه آرنولد از دیگر آثار او بیشتر است اما به پای داستان فردوسی در شاهنامه نمی رسد.

آرنولد در سرودن منظومه «سهراب و رستم»^{۱۹} از ترجمه های سنت بوو از شاهنامه بهره جسته و جای جای منظومه او شباهتی محسوس با اصل داستان یافته است. به عنوان نمونه، در داستان فردوسی هنگامی که رستم برای بار اول در صحنه نبرد با سهراب روبه رو می شود «حس عطوفتی عمیق» در دلش موج می زند و به سهراب پیشنهاد می کند که اردوی تاتار را ترک گوید به ایران بیاید و چون پسری برایش باشد. این بخش که با این بیت شروع می شود:

«بلو گفت نرم ای جوانمرد نرم

زمین سرد و خشک و هوا نرم و گرم»،

چون خورشید تابان پیر از زند و بوک

آرنولد در شعر دیگر شرقی خود با عنوان «پادشاه بیمار بخارا» و دو شعر دیگرش «تسلی» و «خوش گذران گم کرده راه» از همین کتاب بهره فراوان برده بود. ۲۵ در منظومه «رستم و سهراب» نیز وصف رود آموی، دریاچه آرال، تزئینات داخل چادر تاتاران، اسامی و آداب و رسوم قبایل مختلف نیز همگی از همین کتاب گرفته شده است.

بسیاری از تشبیهات منظومه آرنولد کند و طولانی‌اند و شباهتی با زبان ساده و موجز و تشبیهات کوتاه فردوسی و ضرب آهنگ واژه‌های او ندارند. شباهت بیشتر با سبک و سیاق سروده‌های هومر است. آرنولد خود به این نکته آگاه بود چه، در نامه‌ای به دوستش آرتور کالاف نوشت: «من فکر می‌کنم اگر شعر من سرعت حرکت شعر هومر را نداشته باشد لاقل روانی آن را دارد.» ۲۶

هر چند جزئیات و دقایق زندگی قبال صحرانورد در منظومه آرنولد و تلاش او برای تداعی صحنه‌ها و حال و هوای بومی بر شباهت منظومه به داستان فردوسی نمی‌افزاید اما آن را اثری زیبا و جاندار کرده است. او آشکارا به عظمت حماسه فردوسی پی برده و متأثر از احساسات و عواطف قهرمانان آن این داستان پر آب چشم شاهنامه را به سبک و سیاق ویژه خود به نظم انگلیسی آورده است. وی موضوع، ساختار کلام و نحوه بیان را سه رکن اصلی شعر خوب می‌شمرد و در میان آنها موضوع را مهم‌تر از همه می‌داند. در این منظومه، «سبک فاخری» (grand style) که برای شعرش برگزیده بود مایه در حماسه هومر داشت که ظاهراً در باور آرنولد سبک مناسبی برای ترسیم رویارویی اندوهگین پدر و پسر عرضه می‌کرد.

گرچه آرنولد مجذوب و ستایشگر شاهنامه فردوسی بود، این

درین رزم سهمگین انباز بودند زیرا که ابری ناگهان در آسمان پدید آمد و خورشید را بر فراز آن دو جنگاور تیره کرد و بادی از زیر پایشان برخاست و ناله کنان بردشت دامن کشید، و هر دوان را در گرد بادی از شن دریچید.

تنها آن دو تن را تاری و تیرگی در میان گرفت و بس. ۲۱

تنها در پایان فاجعه سهراب است که «تاریکی از میان می‌رود و باد می‌ایستد.» بند پایانی و مشهور شعر به زیبایی جریان پرشکوه و بی تفاوت رود آموی را در تضاد با غم بی‌پایان رستم در سوگ پسرش قرار می‌دهد و بزرگی و پایدگی طبیعت را در مقابل خردی و ناپایداری انسان. در این تضاد و تقابل، ناتوانی انسان در برابر قدرت شکننده سرنوشت محتوم به نظر می‌رسد.

توصیف دشت پهناور و مه گرفته خوارزم در پرتو رنگ پریده ماه فضایی آکنده از اندوه می‌آفریند و این واقعیت را آشکار می‌کند که آرنولد مصمم است منظومه‌اش را با حال و هوا و ویژگی‌های بومی و تشبیهات و اوصاف شرقی بیامیزد و از استعارات و نمادهای غربی بپرهیزد. ۲۲ از میان آثاری که درباره ایران و آسیای میانه منتشر شده بود و می‌توانست مورد بهره جویی آرنولد قرار گیرد، می‌توان از تاریخ ایران سرجان ملکم نام برد که درباره ایران و فرهنگ ایرانیان آگاهی‌های بسیار دربرداشت. همچنین «سفرها و ماجراها در ایالات جنوبی دریای خزر» نوشته جی. بی. فریزر نیز می‌توانست مفید واقع شود. ۲۳ اما، مأخذ اصلی تصویرها و نمادهای بومی منظومه آرنولد سفرنامه‌ای بود به قلم الکساندر برنز به نام سفرهایی به بخارا که در ۱۸۳۴ در لندن به چاپ رسیده بود. ۲۴

Cahrlies Augustin Sainte Beuve , op .cit . , vol . iv , p .41
ن . ک . ۱۱ . به :

Mathew Arnold , *Essays in Criticism* , Third ed . , London
, 1875 . P 45 .

۱۲ . همان ، ص ۲۱۲ .
ن . ک . ۱۳ . به :

Comte de Gobineau , *Les Religions et les philosophies*
dans 1' *Asie Centrale* . Paris . 1928 .

ن . ک . ۱۴ . به :

Louis Bonnerot , *Mathew Arnold* , Paris , Porte , 1947 ,
p . 518

ن . ک . ۱۵ . به :

C . B . Tinker and H . F . Lowry , *The Poetry of Mathew*
Arnold; A Commentary , Oxford , 1940 , p . 83 .

ن . ک . ۱۶ . به :

Louis Bonnerot , *Mathew Arnold* , p . 161

۱۶ . همان ، ص ۲۷ .

۱۷ . همان ، ص ۱۶۱ .

ن . ک . ۱۸ . به : مقاله مربوط به تعزیه در ایران در مجموعه «مقالات در نقد ادبی» صص

۳۰-۳۰۲ .

ن . ک . ۱۹ . به : "Written in Emerson's Essays" که سوتنی است از آرنولد

به نقل از :

Louis Bonnerot , *Mathew Arnold* p . 27

ن . ک . ۲۰ . به :

Charles Augustin Sainte Beuve , *Causeries du Lundt* ,
Paris , 1850 . 1 , 348 .

۲۱ . سهراب و رستم شاهکار شاعر بزرگ ماتیو آرنولد . ترجمه منوچهر امیری

، تهران ، چاپخانه خیرلی ۱۳۳۳ ، ص ۴۹ .

ن . ک . ۲۲ . به :

G . W . E . Russell , ed . , *Letters of Mathew Arnold* ,
London , (Publisher?) , 1900 , P . 37

E . A . Baker , *The History of the English Novel* , New York
, Barnes & noble , 1950-57 , vol , 111 , pp . 172-3 .

ن . ک . ۲۳ . به :

J . B . Fraser , *Travels and Adventures in the Persian*
Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea ,
London , [publisher , date?]

ن . ک . ۲۴ . به :

Alexander Burnes , *Travels to Bokhara* , London , 1834

۲۵ . درباره این اشعار ن . ک . به :

C . B . Tinker and H . F . Lowry , *The Poetry of Mathew*
Arnold; A Commentary , pp . 37-82 .

ن . ک . ۲۶ . به :

H . F . Lowry , ed . *The Letters of Arnold to Clough* ,
p . 146

منظومه نیز چون دیگر سروده‌هایش بیشتر معرف ویژگی‌های ذهنی و
گرایش‌های ادبی و فرهنگی خاص او است که در بستر آثار کلاسیک
یونانی پرورش یافته بود . از همین رو ، در منظومه «سهراب و رستم»
آرنولد ویژگی‌ها و معیارهای ادبیات کلاسیک یونانی بر آنچه او از ادبیات
ایرانی ، به ویژه **شاهنامه** ، برگرفته بود می‌چرید . با این همه ، باید
آمیختن داستان حماسی فردوسی با معیارهای شعری یونانی و خاصه
سیک هومر را مرحله نوینی از ایران‌شناسی و حتی شرق‌شناسی در
انگلستان دانست . این مرحله ، که در قرن هجدهم با ترجمه افسانه‌های
شرقی و ایرانی و با توجهی کمابیش سطحی به آثار ادبی آنها شروع شده
بود ، در دوران ماتیو آرنولد به آنجا رسید که در آن اهل ادب از فردوسی
و هومر به عنوان دو شاعر بزرگ ، و حتی هم‌تراز ، یاد می‌کردند .

پانویس‌ها:

* استاد دانشگاه جرج واشنگتن

** این مقاله ترجمه فصلی است از کتاب دکتر جوادی درباره «تأثیر ادب فارسی بر ادبیات

انگلیسی» که به زبان انگلیسی از سوی انتشارات مزدا در کالیفرنیا منتشر شده است و مؤلف برای
چاپ در اختیار کتاب ماه ادبیات و فلسفه گذاشته است .

*** آرنولد در عنوان منظومه خود رستم و سهراب را جابه‌جا کرده است .

ن . ک . ۱ .

Letters of Edward FitzGerald , edited

by Alfred Mckinley . Terhune and Annabelle Burchik
Terhune , Princeton Press , 1980 , Vol II , P . 491 .

ن . ک . ۲ .

Italo Pizzi , *Firdausi* , Il Libro de Rei , Turin , 1881-87 .

ن . ک . ۳ .

J . J . Ampere , "Le Schah Nameh , " *La Science et les*
Lettres en orient , Paris , 1865 . P . 353 .

ن . ک . ۴ .

Charles Augustin Saint Beuve , *Causerie du Lundt* , Paris
, 1850 , I , P . 342

ن . ک . ۵ .

James Atkinson , "Soohrab , " A Poem Freely Translated
from the Original Persian , Calcutta 1814 .

۶ . **شاهنامه** ، چاپ مهدی قریب و محمدعلی بهبودی ، تهران ، توس ، ۱۳۲۴ ، جلد اول ،

ص ۳۱۲ .

ن . ک . ۷ .

A . J . Arberry , *Persian Poems* , London , J . M . Dent &
sons , 1954 pp . 196-197 .

ن . ک . ۸ .

J . J . Ampre , "Antiquit de la Perse , " *La Science et les*
lettres en Orient , p . 154 .

" La Schah Nameh , "

و نیز ن . ک . به : همان ،

ن . ک . ۹ .

Raymond Schwab , *le Renaissance Oriental* , paris ,
1950 , pp . 337-338 .

ن . ک . ۱۰ .